

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایات دال بر قاعده عدل و انصاف

بحث در این بود که مستند قاعده‌ی عدل و انصاف چیست؟ در جلسه‌ی گذشته عرض کردیم که از نظر سیره‌ی عقلا ما نمی‌توانیم دلیلی به عنوان عدل و انصاف داشته باشیم و این را مورد بررسی قرار دادیم. یکی از ادله‌ای که برای قاعده‌ی عدل و انصاف ذکر شده روایاتی است که در این بحث وارد شده و باید ببینیم که آیا از این روایات چنین قاعده‌ی استفاده می‌شود یا خیر؟ این روایات را باید مورد بحث قرار بدهیم و چه بسا ممکن است ما روایاتی را پیدا کنیم که از آن روایات خلاف قاعده‌ی عدل و انصاف هم استفاده بشود، آن وقت اگر گفتیم این روایات دلالت بر قاعده‌ی عدل و انصاف دارد و آن طائفه‌ی دوم از روایات از آن خلاف قاعده‌ی عدل و انصاف استفاده می‌شود، مواجه با مشکل تعارض بین این روایات می‌شویم. و این مطلب، مطلب مهمی است که کمتر هم در این قاعده مورد توجه قرار گرفته چون برخی فقط به بعضی از این روایات استشهاد کردند و از آن قاعده‌ی عدل و انصاف را استفاده کردند و بحث را تمام کردند. در حالی که باید به آن روایات دیگر که از آن نفی قاعده‌ی عدل و انصاف استفاده می‌شود توجه داشت که آیا تعارضی در اینجا هست یا خیر؟ در این جا شاید مجموعاً چهار روایت باشد که البته بعضی‌هایش هم می‌شود به بعضی برگرداند و کمتر از چهار روایت باشد. روایت اول [1] اسحاق بن عمار از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که روایت هم معتبره است. «أن رجُلین إختصما إلی أمير المؤمنين (عليه السلام) في دابةٍ في أديهما» دو نفر در يك دابه‌ای که در دست هر دو است یعنی هر دو بر آن ی‌دارند، خصومت و نزاع می‌کنند «و أقام كل واحدٍ منهما البيّنة» هر کدام هم بی‌نه‌ای اقامه می‌کنند، بی‌نه بر چی؟ «أنها نتجت عنده» بی‌نه اقامه می‌کند که این دابه در ملك و ید من پیدا شده و متولد شده.

نکته: اینجا بحث شرکت نیست بلکه دابه‌ای هست که هر دو ید دارند، هر دو يك خانه‌ی واحد دارند، يك جا زندگی می‌کنند و يك دابه‌ای آنجا هست، هر دو هم بی‌نه اقامه می‌کنند که این در ملك او تولید شده، یعنی این متولد شده از يك دابه‌ای که آن دابه ملك این شخص بوده، او هم می‌گوید این متولد شده از يك دابه‌ای که آن دابه ملك آن شخص بوده، بحث شراکت نیست، این می‌گوید الآن دابه کاملاً مال من است و دیگری می‌گوید دابه کامل مال من است، خصومت و نزاع در این است. «فأحلفهما عليّ (عليه السلام)» حضرت امیر (علیه السلام) اینها را قسم داد، حالا اینکه هر دو بی‌نه دارند، اگر یکی بی‌نه داشت و دیگری نداشت، قول ذي البيّنة مقدم می‌شد، حالا که هر دو بی‌نه دارند «فحلف أحدهما و أبي الآخر» یکی قسم خورد و دیگری إبا کرد «ان يحلف فقضي بها للحالف» حضرت فرمود آن کسی که قسم خورده این دابه مال اوست، «فقيل له» به امام صادق (علیه السلام) عرض شد «فلو لم تكن في يد واحدٍ منهما و أقاما البيّنة» اگر هیچ کدام ید نداشتند و هر دو اقامه‌ی بی‌نه کنند تا می‌رسد به این قسمت که باید هر دو قسم بخورند «فإن حلفا جميعاً» یعنی باز در اینجا اگر أحدهما قسم خورد به او داده می‌شود، اینجا بی‌نه که هیچ کدام ید ندارند و هر دو اقامه‌ی بی‌نه می‌کنند، اگر أحدهما قسم خورد به او داده می‌شود، اگر هر دو با هم قسم خوردند «فإن حلفا جميعاً جعلتهما

نصفین» اگر هر دو قسم خوردند من این را دو نصف می‌کنم، نه اینکه از جهت خارجی دو نصف کنم، از جهت ملکی می‌گویم نصفش ملك يکي و نصفش ملك ديگري است.

روایت دوم[2] عین همین روایت هم روایت «غیاث بن ابراهیم عن ابي عبدالله(علیه السلام) أن أمير المؤمنين إختصم إليه رجلان في دابة و كلاهما أقاما البینه أنه انتجها فقضي بها للذي في يده» حضرت فرمود این دابه مال کسی است که در ید او هست «و قال و لو لم یکن فی یده جعلتها بینهما نصفین» باز امام صادق در این روایت هم می‌فرماید اگر هیچ کدام ید نداشته باشند این را دو نصف قرار می‌دهم. نکته‌ای که هست اینکه روی مبنایی که ما داریم اینجا اصلاً دو تا روایت نیست بلکه يك روایت است چون مروي عنه آن امام صادق(علیه السلام) است و مضمونش هم یکی است و خیلی بعید است حضرت این قضیه را دو بار فرموده باشد! آنجا يك راوي اسحاق بن عمار بوده و یکی هم قیاس بن ابراهیم بوده. نمی‌شود بگوئیم دو تا روایت است، دو تا روایت متقوم به آن جایی است که حضرت دو بار فرموده باشد. زمانی يك چیزی را می‌گوئیم دو تا خبر است که دو بار حضرت فرموده باشد، اما اگر دو بار نفرموده باشد اینجا يك خبر است. هم در حدیث دوم و هم در حدیث سوم حضرت اول قضیه‌ی امیرالمؤمنین(علیه السلام) را نقل می‌کند، بعد به حضرت گفته می‌شود اگر هیچ کدام ید نداشتند چه؟ می‌فرمایند اگر هیچ يك ید نداشتند و هر دو اقامه‌ی بینه کردند و هر دو هم قسم یاد کردند من این را دو نصف می‌کنم، این خیلی بعید است که بگوئیم حضرت دو بار قضیه‌ی امیرالمؤمنین را فرموده و در هر دو بار هم راوي گفته اگر هر دو ید نداشتند چه باید کرد؟

قبلاً این را در بحث‌های مختلف گفتیم، آنجایی که راوي اول و مروي عنه و مضمون حدیث یکی است، این مسلم اتحاد روایت است و در این بحثی نیست، شما در وسائل زیاد برخورد می‌کنید، گاهی دو یا سه روایت نقل می‌کند، راوي اول که از امام نقل کرده و مروي عنه (یعنی امام معصوم(علیه السلام)) و مضمون روایت يك چیز است، این معنایش این است که این دو تا روایت نیست و يك روایت واحد است. ما يك مقداری مسئله را بالاتر هم بردیم و گفتیم اگر مروي عنه یکی باشد و مضمون روایت هم یکی باشد اینجا دو تا خبر نیست. من الآن دارم يك مطلب را - بلا تشبیه - برای شما بیان می‌کنم، شما و چند نفر دیگر می‌آئید این مطلب را از قول من نقل می‌کنید، آیا اینجا واقعه‌ی يك خبر است یا چند خبر؟ يك خبر است، در مجلس واحد است. اینجا هم همین را می‌خواهیم بگوئیم که این چون دارد «فقیل له» اینکه در دو تا مجلس از حضرت این سؤال شده بعید است، البته نمی‌خواهیم بگوئیم صد در صد این بوده، ولی بسیار بعید است! ظاهراً این بوده که حضرت این قضیه‌ی اختصم إلي امیر المؤمنین(علیه السلام) رجلان في دابة را بیان کردند، منتهی مورد کلام امیرالمؤمنین جایی بوده که هر دو ید دارند. بعد سائل می‌گوید اگر هیچ يك ید نداشته باشند چه باید کرد؟ بیان نمی‌کند. و همینطور اگر أحدهما ید دارد و دیگری ندارد، این هم حکمش روشن است و نیازی به بینه هم ندارد.

اگر دو نفر در يك دابه‌ای خصومت و نزاع کنند، أحدهما ید دارد و دیگری ید ندارد، اینجا نیاز به اقامه‌ی بینه و حتی نیاز به قسم هم نیست، این دابه برای ذو الید است و آن ید اماره‌ی ملکیت است، یعنی ما از روایت این فرع سوم را هم می‌توانیم به خوبی استفاده کنیم. پس در این روایت آنجایی که هر دو ید دارند، آنجایی که هیچ يك ید ندارند بیان شده، و ما این فرض سوم که أحدهما ید دارد و دیگری ندارد را از روایت به خوبی استفاده می‌کنیم. حالا بحث در این است - قبل از اینکه آن دو تا روایت را بخوانیم - آیا از این دو تا روایت که به حسب ظاهر صاحب وسائل دو تا قرار داده ولی ما می‌گوئیم يك روایت است، آیا از این می‌شود قاعده‌ی عدل و انصاف را استفاده کرد یا خیر؟ مخصوصاً با توجه به این نکته که در مورد این روایت، مسئله‌ی قرعه امکان دارد، دو نفر با هم دعوا کردند سر يك دابه، چه اشکال دارد حالا که هیچ کدام ید ندارند و بینه ندارند، یا اگر هر دو بینه دارند قسم می‌خورند که إذا تحالفا تساقطا، قرعه انداخته شود، چه اشکالی دارد که قرعه بگوید این مال زید است یا مال عمرو است. با وجود اینکه امکان قرعه است، حضرت می‌فرماید جعلتها نصفین، این دابه را می‌گویند نصفش مال این است و نصفش مال دیگری. آیا ما می‌توانیم بگوئیم از این روایت مسئله‌ی عدل و انصاف استفاده می‌شود کما اینکه عده‌ای آمدند از این روایت مسئله‌ی عدل و انصاف را استفاده کردند.

اینجا يك نکته‌اي وجود دارد كه يك مقداري اين معنا را تضعيف مي‌كند و آن اين است كه اولاً ما بگوئيم با ادله‌ي قرعه چكار كنيم؟ با رواياتي كه مي‌گويد القرعة لکل امرٍ مشکل چه كار كنيم؟ يعني در اين مورد آیا روايات قرعه با خود اين روايت غياث يا اسحاق تعارض مي‌كند؟ اين خودش مشكله‌ي اولي در اينجا است. روايات قرعه اينجا را شامل مي‌شود، القرعة لکل امرٍ مشکل، القرعة لکل امرٍ ملتبس، القرعة لکل امرٍ مشتبّه، روايات قرعه اينجا را به خوبي شامل مي‌شود اگر اينجا را شامل مي‌شود آیا با اين روايت اسحاق و غياث تعارض پيدا مي‌كند؟ يا در خصوص اينجا بگوئيم ديگر قرعه در دابه جريان ندارد، يا اصلاً يك مطلب ديگري بگوئيم كه اين جعلتها، اينجا حضرت نمي‌آيد حكم كند كه اين دابه به نحو اشاعه مال اين دو نفر است، مي‌فرمايد من مي‌گويم اين را دو نصف كنند! جعلتها نصفين. يك نکته‌اي را در قاعده‌ي عدل و انصاف عرض كنيم كه اگر كسي اين قاعده را بپذيرد يك اشاعه و اشتراك ظاهري در آن وجود دارد، بايد اين اشاعه و اشتراك ظاهري باشد، اما اينجا امام نمي‌فرمايد اينها با هم مشاعند، واقعه‌ش اين است كه به حسب ظاهر اينجا بايد اشاعه باشد، مي‌فرمايد جعلتها نصفين، اين جعلتها نصفين چه بسا از آن رجحان استفاده شود و ما بعداً بعضي از تعابير را در كلمات فقها مي‌آوريم كه بعضي از فقها مسئله‌ي عدل و انصاف را به عنوان يك امر واجب پذيرفتند، به عنوان امري كه شارع به آن ترغيب كرده.

اينجا دابه واقعاً يا تمامش ملك زيد است يا تمامش ملك عمرو است. نه، چنين احتمالي وجود ندارد. اگر چنين احتمالي وجود داشت، از اول بايد مسئله‌ي اشاعه باشد، يعني همين كه عرض كردم قاعده‌ي عدل و انصاف در آنجا بي است كه اشاعه واقعي نيست، اگر در يك جا اشاعه‌ي واقعي باشد اشتراك واقعي باشد، به مقتضاي اشاعه‌ي واقعي ما بايد اشاعه‌ي ظاهري را هم قائل شويم، در حالي كه ما مي‌خواهيم بگوئيم اينجا بي است كه اشاعه‌ي واقعي نيست ما علم به آن داريم كه اين دابه تماماً يا ملك زيد است يا ملك عمرو، اين علم ما يعني علم داريم اشاعه‌ي واقعي اينجا نيست، مي‌خواهيم با قاعده‌ي عدل و انصاف بگوئيم آیا شارع ما را ملزم به اشاعه‌ي ظاهري كرده يا نه؟ كساني كه قاعده‌ي عدل و انصاف را قائلند مي‌خواهند بگويند در يك موارد مي‌خواهيم به اشاعه‌ي ظاهري، ما مي‌گوئيم اين انصاف از كجاي اين روايت استفاده مي‌شود؟ بلكه اين تعبير به جعلتها همان ظهور در رجحان دارد يعني من اين كار را مي‌كنم، راه براي ادله‌ي قرعه هم باز است، يعني اگر اينها گفتند نه آقا! ما مي‌خواهيم در واقع حق به حق دار برسد برويم سراغ ادله قرعه، مانعي ندارد.

اگر ما در مورد اين روايات - چون اين را شنيدم ولي عين عبارت را نديدم - بعضي‌ها نقل كردند كه اصلاً مورد قاعده‌ي عدل و انصاف در آنجا بي است كه امكان قرعه نباشد، در حالي كه همين روايات مستند براي كساني است كه قائل به قاعده‌ي عدل و انصافند، در مورد همين روايات قرعه امكان دارد، قرعه بزنيم كه دابه يا مال زيد است يا مال عمرو، چه اشكالي دارد؟ ما مي‌گوئيم تعبير به جعلت ظهور در رجحان دارد، يعني تقريباً امام (عليه السلام) مي‌فرمايد ما به اينها مي‌گويم مصالحه كنيد، نصف دابه مال تو و نصفش مال او، اين ديگر قاعده‌ي عدل و انصاف نيست بلكه اين قاعده الزام به اشاعه‌ي ظاهريه است. مشكل اصلي از اينجاست كه آیا ادله‌ي قرعه اين مورد را مي‌گيرد يا نه؟ اگر بگوئيم اين مورد را مي‌گيرد كه مسلم مي‌گيرد، يك دابه‌اي است كه نمي‌دانيم مال زيد است يا عمرو؟ ادله‌ي قرعه مي‌گويد القرعة لکل امرٍ مشکل، اينجا قرعه بيندازيم و اگر بخواهيم از اين روايت الزام به انصاف و عدل و انصاف را بفهميم، با ادله‌ي قرعه تعارض پيدا مي‌كند. اما اگر گفتيم روايت الزام را نمي‌گويد.

بعداً بعضي از عبارات فقها را براي شما ذكر خواهم كرد، بعضي از فقها مي‌گويند عدل و انصاف يك امري است كه مرغّب فيه شرعاً، ترغيب به او شده نه اينكه اين الزام باشد، يعني در يك جاهايي كه راه‌هاي ديگري هم هست، اما شارع ترجيح مي‌دهد كه روي عدل و انصاف عمل شود. بنابر اين روي اين احتمال ما مي‌توانيم بگوئيم اين دو روايت دلالت بر قاعده‌ي عدل و انصاف ندارد. اگر گفتيم روايت دلالت بر عدل و انصاف دارد آیا مي‌شود از مورد اين روايت تعدي كرد و بگوئيم در هر مالي كه دو نفر نزاع پيدا كنند، اگر بينه و حلف و يد، هيچ کدام رجحان در آن نباشد، بايد برويم سراغ عدل و انصاف. آیا مي‌شود از مورد اين روايات تعدي كرد؟ يعني بر فرض اينكه حضرت فرمودند در اينجا تنصيف مي‌شود، آیا بگوئيم دابه خصوصيتي ندارد و به هر موردی كه نزاع است تعدي بشود اين هم خودش يك مقدار مشكل است.

«33696- وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي دَابَّةٍ فِي أَيْدِيهِمَا وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْبَيِّنَةَ أَنَّهَا نَتَجَتْ عَنْهُ فَأَحْلَفَهُمَا عَلِيُّ (ع) فَحَلَفَ أَحَدُهُمَا وَ أَبِي الْآخَرُ أَنَّ يَحْلِفَ فَقَضَى بِهَا لِلْحَالِفِ فَقِيلَ لَهُ فَلَوْ لَمْ تَكُنْ فِي يَدٍ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَأَقَامَا الْبَيِّنَةَ فَقَالَ أَحْلَفُهُمَا فَأَيُّهُمَا حَلَفَ وَ نَكَلَ الْآخَرُ جَعَلْتُهَا لِلْحَالِفِ فَإِنْ حَلَفَا جَمِيعاً جَعَلْتُهَا بَيْنَهُمَا نِصْفَيْنِ قِيلَ فَإِنْ كَانَتْ فِي يَدٍ أَحَدِهِمَا وَأَقَامَا جَمِيعاً الْبَيِّنَةَ قَالَ أَقْضِي بِهَا لِلْحَالِفِ الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ» محمد بن الحسن الحر العاملي، وسائل الشيعة، ج27، ص250، ح (33696)2. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى مِثْلَهُ وَ تَرَكَ قَوْلَهُ فِي دَابَّةٍ إِلَى قَوْلِهِ [1] . «وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) اخْتَصَمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ فِي دَابَّةٍ وَ كِلَاهُمَا أَقَامَ الْبَيِّنَةَ أَنَّهُ أَنْتَجَهَا فَقَضَى بِهَا لِلَّذِي فِي يَدِهِ وَ قَالَ لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي يَدِهِ جَعَلْتُهَا بَيْنَهُمَا نِصْفَيْنِ» همان، ح (33697)3. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى مِثْلَهُ[2]